Ma'rifat-e Kalāmī (Theological Knowledge) _____2026, Vol. 17, No. 1, 191-210

https://creativecommos.org/licenses/by-nc/4.0

10.22034/kalami.2026.5004143

20.1001.1.20088876.1405.17.1.10.6

The Negation of Metaphysics and Metaphysical Theology in Caputo's Philosophical Thought: An Analytical-Critical Study

Ali Qorbani Kalkanari / Assistant Professor, Department of Theology and Philosophy of Religion, Imam Khomeini Educational and Research Institute hekmatrabani65@gmail.com

Received: 2026/07/27 - **Accepted:** 2026/10/27

Abstract

John D. Caputo is a preeminent contemporary thinker in continental philosophy of religion. Following the proclamation of the "Death of God" and the decline of religion in modernity, he examines the possibility of the "return of religion" in the postmodern era. For Caputo, the very possibility of religion's return in the contemporary age is enabled by the postmodern intellectual horizon and its repudiation of metaphysics. Accordingly, Caputo has sought to advance a critique of metaphysics-centered conceptions of God and to promote the repudiation of metaphysical theology in the West. It is therefore incumbent upon us, particularly in the present intellectual climate, to closely scrutinize emerging theological approaches and rigorously subject their validity and soundness to critical examination and evaluation. On this basis, the present study adopts a descriptive-analytical approach to critically investigate Caputo's distinctive understanding of metaphysics and metaphysical theology. The findings suggest that Caputo's critique of metaphysics is rooted in deeper epistemological predicaments and fundamental shortcomings in Western philosophical analysis. It is worth noting that Caputo's philosophical outlook, informed by postmodern thought, remains entangled with the epistemological challenges of skepticism and relativism. Furthermore, in its abandonment of metaphysical and rational criteria, Caputo's theology ultimately lapses into a flawed form of fideism, shaped by a Kierkegaardian reading. These challenges and conceptual shortcomings are subjected to an extensive and systematic examination in the present study.

Keywords: Caputo, Metaphysics, Theology, Postmodernism, Fideism.

معرفت کلامی ـــــــــــــــــ سال هفدهم، شماره اول، پیاپی ۳۶، بهار و تابستان ۱۴۰۵، ص۱۹۱-۲۱۰

https://creativecommos.org/licenses/by-nc/4.0

doi 10.22034/kalami.2026.5004143

dor 20.1001.1.20088876.1405.17.1.10.6

نوع مقاله: پژوهشی

نفی متافیزیک و الهیات متافیزیکی در اندیشه‌های کاپوتو؛ بررسی تحلیلی و انتقادی

علی قربانی کلکناری / استادیار گروه کلام و فلسفهٔ دین، مؤسسهٔ آموزشی و پژوهشی امام خمینی‌ؒ hekmatrabani65@gmail.com

دریافت: ۱۴۰۵/۰۵/۰۵ ـ **پذیرش:** ۱۴۰۵/۰۸/۰۵

چکیده

جان دی. کاپوتو، یکی از تأثیرگذارترین فیلسوفان دین‌قاره‌ای معاصر است. وی پس از طرح «اندیشهٔ مرگ خدا» و افول دین در دورهٔ مدرن، امکانِ «بازگشت دین» را در دوران پست‌مدرن بررسی می‌کند. به‌عقیدهٔ کاپوتو، اساساً بازگشت دین در دوران کنونی، در بستر اندیشهٔ پست‌مدرن و نفی متافیزیک میسر شده است. ازهمین‌رو، وی امروزه نقد «خداشناسی متافیزیک‌محور» و نفی «الهیات متافیزیکی» را در غرب رواج می‌بخشد. بدیهی است که بر ما لازم است، امروزه رویکردهای نوین الهیاتی را با دقت رصد کنیم و میزان اعتبار و صحتشان را به نیکی در بوتهٔ نقد و ارزیابی قرار دهیم. بر همین اساس، پژوهش پیش‌رو با روش توصیفی ـ تحلیلی، نوع نگاه ویژهٔ کاپوتو در باب متافیزیک و نیز الهیات متافیزیکی را واکاوی می‌کند. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که اشکالات و نقدهای کاپوتو به متافیزیک از معضلات عمیق معرفت‌شناختی و نیز ضعف تحلیل‌های فلسفیِ غرب ناشی می‌شود. گفتنی است، اندیشه‌های کاپوتو با اثرپذیری از نگرش پست‌مدرن، با «شکاکیت» و «نسبی‌گرایی» دست به گریبان است. همچنین الهیات وی با کنار نهادن معیارهای متافیزیکی و عقلانی، در دامان نگرش مخدوش ایمان‌گرایی ـ آن‌هم با خوانش کرکگوری ـ آرام می‌گیرد. در تحقیق حاضر، این چالش‌ها و اشکالات به تفصیل مطمح‌نظر قرار گرفته‌اند.

کلیدواژه‌ها: کاپوتو، متافیزیک، الهیات، پست‌مدرنیسم، ایمان‌گرایی.

مقدمه

جان دی. کاپوتو (John D. Caputo) در عصر حاضر یکی از تأثیرگذارترین فیلسوفان دین‌قاره‌ای است (Stofanik, 2018, px; Chalamet, 2023, p.175). وی در حوزهٔ دین و الهیاتِ پست‌مدرن دارای آثاری متنوع و درخور توجه است (Dooley, 2003, p.xi-xxiii). نیل دیرو (Neal DeRoo)، معتقد است که کاپوتو نه‌تنها متفکری بسیار برجسته در الهیات پست‌مدرن است؛ بلکه شخصیتی بسیار کلیدی در ایجاد پیوند میان الهیات قرن بیستم و بیست‌ویکم شمرده می‌شود (DeRoo, 2013, p.1). به‌گفتهٔ کریستوفر سیمپسون (Christopher Simpson)، کاپوتو امروزه به‌عنوان یکی از نمایندگان اصلیِ گفتمان «دین و پست‌مدرنیسم» مطرح است که البته به موضوع ماهیت دین و خدا، به شیوه‌ای پسا / ضدمتافیزیکی می‌پردازد (Simpson, 2009, p.2). ازجمله ویژگی‌های بارز کاپوتو در الهیات این است که توانسته است «مرگ خدای متافیزیکی» یا به‌عبارتی، نقد خداشناسیِ متافیزیک‌محور را در غرب رواج ببخشد (French & Taylor, 2023, p.139; p.139 Simpson, 2009, p.7-8). درواقع کاپوتو در الهیات خویش به «نقد مرگ خدا» اهتمام دارد و اساساً یکی از آثار الهیاتی خویش را با همکاری جیانی واتیمو (Gianni Vattimo) با عنوان «پس از مرگ خدا» به رشتهٔ تحریر درآورده است (Caputo & Vattimo, 2007)؛ اما این مقدار، کاملاً برای کاپوتو پذیرفتنی است که نقد مرگ خدا به‌هیچ‌وجه، به‌معنای بازگشتِ «خدای متافیزیکی» نخواهد بود؛ چه اینکه در نگاه وی، «خدای متافیزیکی»، به‌کلی امری پایان‌یافته می‌باید قلمداد شود. درنتیجه، کاپوتو در آثار مختلفش تلاش دارد تا نشان دهد که چگونه امکانِ سخن گفتن از امر الوهی و «بازگشت دین» در دورهٔ پست‌مدرن فراهم شده است (Caputo, 2006b, p.5-6 & 51-52; Caputo & Vattimo, 2007, p.133).

توضیح مطلب آنکه، پس از طرح «اندیشهٔ مرگ خدا» و افول دین در دوران مدرن، اغلب در میان متفکران غربی چنین تصور می‌شد که پایان قرن بیستم، با پایان یافتن دورهٔ «دین» نیز همراه است (Wuthnow, 2003, p.89; Caputo, 2006b, p.51-52)؛ اما به‌عکس، در سپیده‌دمان قرن بیست و یکم مشاهده شد که نه‌تنها دین زوال نیافته؛ بلکه حتی از سوی برخی سکولارها نیز با اقبال مواجه شده است (Caputo, 2006b, p.72). این موضوع برای برخی فیلسوفان قاره‌ای دین، ازجمله کاپوتو بسیار جالب‌توجه آمده است و آن را دست‌مایهٔ تأملات جدی الهیاتی خویش ساختند. البته نکتهٔ شایان‌توجه آن است که اینان معتقدند اقبال به دین در دوران کنونی، در اثر نفی متافیزیک و طرد آن از ساحت دیانت و الهیات میسر شده است. ازهمین‌رو کاپوتو در آثار مختلفش ـ با تأکید بر این مطلب که به نوعی اندیشهٔ پست‌مدرن و نفی متافیزیک سنتی در بازگشت دین بی‌تأثیر نیست ـ به شیوهٔ پسامتافیزیکی (Simpson, 2009, p.2)، به تبیین چگونگیِ سخن گفتن دربارهٔ خدا و امر دینی در این دوران می‌پردازد. خلاصه آنکه، امروزه بیشتر فیلسوفان دین‌قاره‌ای معاصر، نظیر کاپوتو، رویکردی به‌شدت ستیزه‌جویانه و منفی در قبال متافیزیک دارند و عرصهٔ مباحث ناظر به الهیات را کاملاً به شکل پسا /

ضدمتافیزیکی دنبال می‌کنند (Simpson, 2009, p.1-2). بر همین اساس، در ادامهٔ این پژوهش برآنیم که نوع نگاه ویژهٔ کاپوتو در قبال این دو موضوع مهم و قابل‌توجه، یعنی «متافیزیک» و «الهیات متافیزیکی» را بررسی و واکاوی کنیم. در پایان گفتنی است آثار بسیار محدودی در کشورمان ناظر به اندیشه‌های کاپوتو نگاشته شده‌اند. البته این آثار اجمالاً تنها به اندیشه‌های دین‌شناسانهٔ وی پرداخته‌اند. درحالی‌که در پژوهش حاضر، بر خلاف دیگر آثار، به‌طور خاص نوع نگاه انتقادی و منفی کاپوتو به متافیزیک و الهیات متافیزیک‌محور، مطمح‌نظر قرار گرفته است.

۱. کاپوتو و پست‌مدرنیسم

فلسفهٔ قاره‌ای، امروزه به نهضت‌ها و مکاتب فلسفی متعددی اشاره دارد که ازجملهٔ آنها پست‌مدرنیسم است (Critchley, 1999, p.2). کاپوتو که خود متفکری پست‌مدرن و دلبسته به آن است (Simpson, 2009, p.2)، در باب این نگرش می‌نویسد: «سخن پست‌مدرن این است که [براساس آن] هیچ تفسیر واحدی برای پایان دادن به همهٔ تفسیرها، هیچ بازی واحدی برای همهٔ بازی‌ها،... و هیچ روش [عامی] برای همهٔ روش‌ها وجود ندارد» (Caputo, 2020, p.95). به بیان دیگر، پست‌مدرنیسم هرگونه ادعای وجود یک تفسیر نهایی یا یک روش جامع و فراگیر را کاملاً رد می‌کند. این دیدگاه معتقد است که در هیچ حوزه‌ای، یک بنیان یا الگوی واحد و مطلق برای سنجش و ارزیابی وجود ندارد؛ بلکه هر آنچه که وجود دارد، مجموعه‌ای از دیدگاه‌ها، تفاسیر و بازی‌های زبانی است. باز کاپوتو در جایی دیگر، تعریف استاندارد برای پست‌مدرنیسم را «بی‌اعتقادی نسبت به روایت‌های کلان» قلمداد می‌کند (Caputo, 2020, p.107; 2006b, p.69; 2016, p.63). به‌عبارتی، منظور وی از این سخن، عدم پذیرش هرگونه روایت مطلق و متافیزیکی است. بر پایهٔ این نگاه، در عصر پست‌مدرن، دیگر نمی‌توان به روایت‌های متافیزیکیِ بزرگ ایمان داشت. خلاصه آنکه در پست‌مدرنیسم، به‌جای یک داستان بزرگ، ما با تعداد بی‌شماری از «خرده روایت‌ها» (Narratives) روبه‌رو هستیم که هرکدام واقعیت را از دیدگاهی خاص تفسیر می‌کنند و هیچ کدام بر دیگری برتری ندارند.

یکی از برجسته‌ترین شاخصه‌های فکری پست‌مدرنیسم، «نفی حقیقت» است. آلبرت مولر (Albert Mohler)، در کتاب خویش می‌نویسد: پست‌مدرنیسم به‌عنوان دیدگاهی فلسفی، دانش و معرفت را بازتفسیر می‌کند و در باب چیزهایی همچون واقعیت، صدق، عقلانیت و...، صورتی از «نسبی‌گرایی» را نشان می‌دهد. مطابق با این نگرش، چیزی به‌عنوان واقعیت عینی جدای از اجتماع انسانی وجود ندارد (Mohler, 2005, p.79). مطابق این رویکرد، امروزه انسان‌ها در عصری زیست می‌کنند که در آن هیچ «حقیقت مطلقی» وجود ندارد و این تنها برداشت‌ها و تفاسیر گوناگون‌اند که با آنها سروکار داریم (Robbins, 2007, p.17). ازهمین‌رو ریچارد پاپکین (Richard Popkin)، پست‌مدرنیسم را شکل نوین و افراطیِ «شک‌گرایی» معرفی می‌کند که در نیمهٔ دوم قرن حاضر پدید آمده است. به‌گفتهٔ وی، پست‌مدرنیست‌ها منکر هرگونه معیاری‌اند که بتوان براساس آن از «صدق و کذبِ» شناخت‌های انسان سخن گفت (Popkin, 2006, p.59).

با وجود مطالب پیش‌گفته، کاپوتو در دفاع از پست‌مدرنیسم و عاری بودن ساحت آن از نسبی‌گرایی و شکاکیت، در کتاب خویش چنین می‌نویسد: «پست‌مدرنیسم، نسبی‌گرایی یا شک‌گرایی نیست، آنچنان‌که منتقدان ناآگاهش تقریباً روزانه اتهام می‌زنند؛ بلکه توجه دقیق و ریزبینانه به جزئیات... [توجه به] پیچیدگی و چندگانگی امور برای تفاسیر / خوانش‌هایِ دقیق... و... حساسیت نسبت به تفاوت‌ها است» (Caputo, 2006b, p.69-70).

چنان‌که پیداست در این عبارت، کاپوتو از پست‌مدرنیسم در برابر اتهاماتی چون نسبی‌گرایی و شک‌گرایی دفاع می‌کند. وجه این دفاع و توضیح آن از این قرار است:

۱. توجه به جزئیات در برابر روایت‌ها و ادعاهای کلان: کاپوتو می‌گوید: پست‌مدرنیسم به‌جای اینکه بگوید: «هیچ حقیقتی وجود ندارد»؛ می‌گوید: حقیقت به این سادگی که روایت‌های کلانِ متافیزیکی ادعا می‌کنند، نیست. نسبی‌گرایی می‌گوید: هیچ معیار و معرفت مطلقی وجود ندارد. درحالی‌که پست‌مدرنیسم می‌گوید: حقیقت در پیچیدگی، چندگانگی و تفاوت‌ها نهفته است. این رویکرد به‌جای انکار حقیقت، به دنبال یافتن آن در خوانش‌ها و تفاسیر دقیق و جزئی، و توجه به تفاوت‌ها است. به بیان دیگر، پست‌مدرنیسم به ما می‌گوید: که به‌جای یک خط سیر کلی و ساده، باید به «خرده‌روایت‌ها» و جزئیات بپردازیم تا به درک بهتر و عمیق‌تری از جهان هستی نائل شویم.

۲. تمایز پیچیدگی با شک و تردید: کاپوتو می‌گوید: پست‌مدرنیسمْ شک‌گرایی نیست؛ چه اینکه، شک‌گرایی به تعلیق کامل داوری منجر می‌شود. اما پست‌مدرنیسم قضاوت‌ها را به حالت تعلیق درنمی‌آورد؛ بلکه آنها را از چارچوب‌های ساده‌انگارانهٔ متافیزیکی خارج می‌کند. شک‌گرا می‌گوید: من در هیچ چیزی نمی‌توانم به یقین برسم. درحالی‌که یک متفکر پست‌مدرن می‌گوید: من به داستان‌ها و روایت‌های بزرگی که ادعاهای یقینی دارند، بی‌اعتمادم؛ اما می‌توانم از رهگذر بررسی دقیق جزئیات و نیز تفاسیر گوناگون، به درک بهتری از پیچیدگی‌ها برسم. خلاصه آنکه، کاپوتو پست‌مدرنیسم را به‌عنوان یک روش تحقیق می‌بیند که از ساده‌سازی و ادعاهای بزرگ اجتناب می‌ورزد؛ و به‌جای آن، به دقت، پیچیدگی و ظرافت‌های موجود در واقعیت می‌پردازد. این رویکرد، یک تلاش برای یافتن حقیقت در جزئیات، تفاوت‌ها و تفاسیر گوناگون است، نه در روایت‌های کلان و فراگیرِ متافیزیکی.

پس در نگاه کاپوتو، اندیشهٔ پست‌مدرن، مستلزم رد هرگونه «روایت کلان» یا «یگانه روایت معتبر» است. بنابراین، مسئلهٔ چندگانگی روایت‌ها یا تفاسیر مختلف (نه یک روایت واحد و فراگیر)، طبعاً در این رویکرد فکری مطرح و ترویج می‌شود (Caputo & Vattimo, 2007, p.133). خلاصه آنکه از نگاه کاپوتو، هستهٔ اصلی تفکر پست‌مدرن در قابل دسترس نبودنِ شناخت یقینی و قطعی، خلاصه می‌شود. از همینجاست که کاپوتو به نفی و انکار متافیزیک سنتی و الهیات متافیزیک‌محور می‌پردازد. چون در نگاه وی متافیزیک به دنبال شناخت‌های یقینی و روایت‌های مطلق و کلان است. این مطلب در منظومهٔ فکری کاپوتو، در ادامهٔ مباحث بیشتر تبیین خواهد شد.

۲. کاپوتو و متافیزیک

آثار الهیاتی کاپوتو را به‌طور اساسی می‌توان حول محور بیرون راندن «متافیزیک» از تفکر دینیِ انسانْ ساماندهی کرد. در نگاه کاپوتو، متافیزیک سنتیِ غرب به «ایمانْ» وفادار نیست و موجب فقدان رابطهٔ دینی شایسته با خدا به‌عنوان یک امر قابل بررسی است. وی با ذکر مثال‌هایی از ابراهیمؑ ایوبؑ و پولس رسول نشان می‌دهد که ایمان اصیل بر اساس اصول متافیزیکی شکل نمی‌گیرد. کاپوتو متافیزیک را متهم می‌کند که با نیل به یقین و ثبات، و نیز «عینیت‌بخشی» (Objectification) به همه چیز، سعی در کنترل و فهم آن دارد. این رویکرد، تجربهٔ زنده و درونی انسان یا همان اگزیستانس آدمی (Human existence) را نادیده گرفته، آن را در «هزارتوی اندیشهٔ نظری» (Labyrinth of speculative thought) نابود می‌کند و در نهایت تصویری تحریف‌شده و دور از واقعیت ارائه می‌دهد (Caputo, 1987, p.34-35; Simpson, 2009, p.7). به بیان دیگر، کاپوتو با رویکردی وجودی و اگزیستانسیال، معتقد است که متافیزیکِ سنتی با تمرکز بر اصول و مفاهیم انتزاعی، از درک واقعیتِ «وجود انسانی» و ایمان اصیل بازمی‌ماند. درنتیجه، او بر اهمیت تجربهٔ فردی و مواجهه با امر بیان‌ناپذیر، در شکل‌گیریِ ایمان واقعی تأکید می‌ورزد. بر همین اساس، کاپوتو در یکی از آثارش در توجیه اصول پارادوکیسکال (Paradoxical) و محال در مسیحیت همچون «تجسد»، این‌گونه می‌گوید: «چرا خداوند راهی ساده‌تر و کمتر متناقض برای آشکار ساختن خود نمی‌یابد؟ دقیقاً به این دلیل که فیلسوفان نظریه‌پرداز را دفع کند. کسانی را شکست دهد یا منحرف کند که می‌خواهند مسیحیت را در قالب نظریه‌ای، در کنار دیگر نظریه‌ها معرفی کنند. ... مسیحیت از آدمی عمل می‌خواهد نه حل چیستانی فلسفی. ... توصیف پارادوکس مسیحی به «امر محال»... مترسکی است برای تاراندن فیلسوفان» (Caputo, 2008, p.63-64).

کاپوتو با به چالش کشیدن نوع نگاه عقلانی و متافیزیکی به دین و مباحث خداشناسی، رویکرد الهیاتی آباء پیشین مسیحی، همچون آگوستین (۳۵۴ـ۴۳۰م) را مورد تمجید و تحسین خویش قرار می‌دهد؛ از این نظر که قدیس آگوستین با دیدگان گریان، و با زانو زدن محضر خدا به سراغ او می‌رفته است؛ اما به‌عکسْ متفکران دوران مدرن، خدا را جسورانه به دادگاه «عقل» کشانده، طلبکارانه از او خواستند، چنانچه اگر در این دادگاه پیروز شود، برای وی نقشی را در زندگانی قائل خواهند بود (Caputo, 2001, p.46-47). کاپوتو از حمایت هرگونه فلسفه‌ای که متافیزیکی است، دست برمی‌دارد. به‌گفتهٔ وی، دوران شکوفایی ایمان مسیحی به پیش از عصر قرون وسطایی بازمی‌گردد؛ دورانی که ایمان بدون هرگونه حمایت و پشتیبانی متافیزیکی، و بدون «قالی قطورِ عقلانیت متافیزیکی» (The thick carpet of metaphysical rationality) دنبال می‌شد. درعین‌حال، کاپوتو ابراز خرسندی می‌کند از اینکه در دوران کنونی، ما شاهد بهبود و تکرار وضعیت ضد متافیزیکیِ ایمان هستیم (Caputo, 2001, p.57-58.). جالب آنکه، بدبینی و مخالفت کاپوتو با متافیزیک تا بدان پایه است که وی با هیچ‌گونه متافیزیکی، اعم از «متافیزیک طبیعت‌گرایانه»

(Naturalist metaphysics) و «متافیزیک فراطبیعت‌گرایانه» (Supernaturalist metaphysics)، سرِ سازگاری ندارد. متافیزیک طبیعت‌گرایانه: جهان هستی را منحصر در طبیعت و قوانین فیزیکی دانسته و امور غیرمادی را باور ندارد؛ درحالی‌که متافیزیک فراطبیعت‌گرایانه علاوه بر طبیعت و موجودات مادی، بر امور غیرمادی هم اذعان دارد. کاپوتو در همین باب در یکی از آثار خویش این‌گونه بیان می‌دارد: «من در برابر هرگونه پذیرش متافیزیک مقاومت می‌کنم. من متافیزیک طبیعت‌گرایانه را نمی‌پذیرم، همان‌طور که متافیزیک فراطبیعت‌گرایانه را نمی‌پذیرم. ... هرگاه کسی سعی می‌کند تا حد متافیزیک به‌معنای سنتی پیش برود، در نهایت همان‌طور که کانت پیش‌بینی کرد، در حلقه‌های استدلال گرفتار می‌شود» (Caputo, 2013, p.225).

نکتهٔ کلیدی در این عبارت کاپوتو و مقاومت وی در برابر هرگونه پذیرش متافیزیک، اشارهٔ این فیلسوف دین قاره‌ای، به کانت (۱۷۲۴ـ۱۸۰۴م) است؛ چه اینکه به‌اعتقاد کانتْ تلاش برای رسیدن به حقایق متافیزیکی، همواره به استدلالات و مباحث پایان‌ناپذیر منجر می‌شود (Jones, 2004). خلاصه آنکه به گزارش سیمپسون، امروزه در بسیاری از محافل اندیشهٔ قاره‌ای معاصر، «متافیزیک» به یک اصطلاح تحقیرآمیز تبدیل شده است. درواقع در میان این طیف از متفکران، این امرْ بدیهی تلقی می‌شود که متافیزیک دیگر یک گزینهٔ زنده برای اندیشه‌وران به‌نامِ امروزی نیست، و وظیفهٔ تفکر دینی در قبال متافیزیک این است که بفهمد چگونه خدا و دین را بدون متافیزیک، یا «پس از آن»، تبیین و تحلیل کند (Caputo & Others, 2003; Simpson, 2009, p.1-2).

۱ـ۲. نقد کاپوتو بر متافیزیک

در مبحث پیشین اشاره شد که بخش قابل‌توجهی از فلسفهٔ قاره‌ای معاصر ـ که اندیشهٔ فلسفی کاپوتو نیز ذیل آن جای می‌گیرد ـ نگاهی بسیار منفی به سنت متافیزیک دارد. می‌توان دلیل این رویکرد انتقادی و ضدمتافیزیکی را در اثرپذیری بیشتر فیلسوفان قاره‌ای معاصر از چارچوب‌های فلسفیِ پست‌مدرن قلمداد کرد؛ چه اینکه فلسفهٔ پست‌مدرن با بسیاری از مفروضات متافیزیک سنتی، همچون حقایق جهانشمول و فراگیر، بنیادهای ثابت برای معرفت و دانش و امکان دستیابی به شناخت عینی و مطلق، مخالفت می‌ورزد (Caputo, 2013, p.114-115). ازهمین‌رو، کاپوتو با پذیرش این چارچوب‌های فلسفیِ پست‌مدرن، در یکی از آثار خود آشکارا چنین بازگو می‌کند: «من با تمام نظریه‌های پست‌مدرنِ دین که... منطق متافیزیکی... را ـ که الهیات سنتی بر آن استوار بوده است ـ رد می‌کنند، هم‌رأی هستم. این نظریه‌ها... اذعان می‌کنند که ما به اصول متافیزیکیِ فراگیر، ... که بتوان با آن ایمان سنتی را تقویت کرد، دسترسی نداریم. [ازهمین‌رو] ما مجبوریم پیاده پیش برویم، با این اعتراف که وقتی نوبت به عقاب‌های معرفت متافیزیکی می‌رسد، ما بال نداریم» (Caputo, 2013, p.78).

به‌روشنی از عبارت پیش‌گفته پیداست که کاپوتو آن دسته از رویکردهایی که مفاهیم متافیزیکی را در تبیین و توجیه الهیات به کار می‌گیرند، قبول ندارد و اساساً اصول متافیزیکیِ ثابت را برای حمایت و پشتیبانی ایمان، غیرقابل

دسترس می‌داند. افزون بر این، تشبیه به‌کاررفته در سخن کاپوتو نشان از آن دارد که از منظر وی، انسان امروزی دیگر قادر به فتح قله‌ها و ارتفاعات شناخت متافیزیکی نیست و باید با این تنگناها و محدودیت‌ها کنار بیاید. کاپوتو معتقد است که متافیزیک به‌عنوان یک نظام انتزاعی، به دنبال کشف یک بنیاد ثابت و وحدت‌بخش است و از پویایی و تغییرات مداوم واقعیت غافل می‌شود. وی متافیزیک را نوعی «ذات‌گرایی» می‌داند؛ یعنی باور به وجود یک ذات و ماهیت ثابت در پسِ پدیده‌ها که متافیزیک مدعی شناخت آن است. اما او این ادعا را تلاشی نافرجام برای فراتر رفتن از محدودیت‌های تفسیر انسانی می‌انگارد (Simpson, 2009, p.7-9). از نگاه کاپوتو، متافیزیک مدعی است که می‌تواند به یک دانش برتر و مطلق از بنیاد هستی دست یابد؛ گویی اینکه به یک «رازِ» (Secret) بزرگ پی برده است. کاپوتو این ادعا را نیز متکبرانه و غیرقابل توجیه می‌خواند؛ چراکه او معتقد است هیچ راز بزرگی وجود ندارد و واقعیت آن‌گونه که «واقعاً هست»، قابل دسترس نیست. به‌گفتهٔ وی: «راز این است که هیچ رازی وجود ندارد؛ هیچ اصلِ... فراگیر[ی]... وجود ندارد که امور را آن‌گونه که واقعاً هستند، بیان کند و بدین‌ترتیب به نزاع میان تفاسیر پایان دهد» (Caputo, 2001, p.21). خلاصه آنکه، کاپوتو متافیزیک را به دلیل تلاش برای یافتن ثبات در جهانی سیال، ادعای دانش مطلق، و نادیده انگاشتن محدودیت‌های انسانی، مورد انتقاد شدید قرار می‌دهد و آن را غیرصادقانه می‌داند.

در نگاه این متفکر قاره‌ای، متافیزیک ذاتاً یک «تلاش انتزاعی» (Abstract enterprise) است که به دنبال دستیابی به فهمْ از رهگذر «تأمل بی‌طرفانه» (Disinterested speculation) است (Simpson, 2009, p.8). درحالی‌که متافیزیک به‌اشتباه تصور می‌کند که می‌توان به نوعی «عقلانیتِ خالص» و عاری از هرگونه پیش‌داوری یا پیش‌زمینه دست یافت. درواقع او معتقد است که چنین عقلانیتی وجود ندارد و تمامی تفکرات ما تحت تأثیر پیش‌زمینه‌های مختلف شکل می‌گیرند. به‌تعبیر کاپوتو: «اشتباه بزرگ متافیزیک این است که تصور کنیم باید به یک "عقلانیت ناب و بی‌طرفانه" (Pure, interest-free rationality) دست یابیم» (Caputo, 1987, p.262). کاپوتو بر این باور است که انسان همواره و از پیش، در یک موقعیت خاص قرار دارد و شناخت‌های او همیشه تحت تأثیر علایق و پیش‌زمینه‌های مختلف هستند. بنابراین، تصور عقلانیتِ کاملاً بی‌طرفانه، یک توهم است (Caputo, 2001, p.63-64). ازهمین‌رو، وی کلّ سنت متافیزیکی غرب را، از آغاز تا به امروز، یک «توهم فکریِ» (Intellectual illusion) بزرگ می‌خواند (Caputo, 1987, p.19). ناگفته نماند که کاپوتو در یکی از نقدها و حملات تندوتیز خویش، اساساً یکی از شرم‌آورترین امور در تاریخ متافیزیک سنتی را ناظر به عقلانیت آن معرفی می‌کند و در این زمینه، این‌گونه به اظهارنظر می‌پردازد: «یکی از شرم‌آورترین چیزها در تاریخ متافیزیک [این] است [که]... اگر بپرسیم دلیلِ «اصل عقل» (Principle of reason) چیست، اگر دربارهٔ معقولیت عقل بررسی کنیم، هیچ پاسخی نمی‌گیریم. این سکوت بسیار شرم‌آور است. تحت فشار [امتناعِ] تسلسل...، بار دلیلْ با خود اصل عقلْ

متوقف می‌شود. ... بنابراین، ... اصل عقلْ [خود] هیچ دلیلی ندارد؛ اما می‌خواهد ما حرف او را باور کنیم که هر چیزی به دلیل نیاز دارد» (Caputo, 1987, p.225).

کاملاً پیداست که در این عبارت، کاپوتو با این ادعا که اصل عقلْ خود بر دلیل معقولی متکی نیست، بر سستی و بی‌بنیادی آن تأکید می‌ورزد. خلاصه آنکه، به‌گفتهٔ کالوین یولریچ (Calvin Ullrich) مجموعهٔ این اشکالات و انتقاداتْ کاپوتو را بر آن داشته است که می‌باید «عینیت‌گراییِ متافیزیکی» (Metaphysical objectivism) و جزم‌اندیشی در دانش الهیات، «تعدیل» شوند (Ullrich, 2021, p.173). حاصل سخن آنکه کاپوتو معتقد است، برای اینکه ایمان بتواند جایگاه حقیقی خود را در جهان معاصر بازیابد، یا به‌عبارتی، برای احیای معنای دین در جهان پست‌مدرن، لازم است از تصلب و ادعای شناخت یقینی در متافیزیک سنتی، دست بشوییم و فضایی را برای ایمان با خصوصیات غیرقطعی ایجاد کنیم.

۲ـ۲. نفی الهیات متافیزیکی در نگاه کاپوتو

کاپوتو در الهیات به‌جد تلاش دارد که از متافیزیک اجتناب بورزد (Caputo, 2018, p.395). به‌تعبیر خود وی: «الهیات باید سر خود را از متافیزیک پاک کند» (Caputo, 2018, p.397). گویی اینکه از منظر او، متافیزیک چیزی جز آلودگی نیست که موجب ناپاکی دستگاه الهیات می‌شود. در اندیشهٔ کاپوتو، الهیاتِ متافیزیکی یک نظام انتزاعیِ متشکل از گزاره‌های یقینی و معین است. چنین الهیاتی، خدا را در یک چارچوب عقلانی و استدلالی به‌عنوان «برترین موجود» (Highest being) و «علت نخستین» (First Cause) معرفی می‌کند؛ درحالی‌که غفلت دارد از اینکه اساساً دین یک عمل انسانی است و تمامی چارچوب‌های متافیزیکی، مطلق‌تر از سازندگان محدود خود نیستند (Simpson, 2009, p.17). در این عبارت، کاپوتو درواقع بر این نکته اذعان دارد که چون تمام چارچوب‌های متافیزیکی ساختهٔ دست انسان‌هایی محدودند؛ بنابراین نمی‌توانند ادعای مطلق بودن در شناخت‌های خویش کنند (Caputo, 2001, p.93-94). به‌اعتقاد کاپوتو، الهیات وقتی به یک نظام انتزاعی از گزاره‌های ثابت و معین تبدیل می‌شود، بدین منظور که یک بنیاد پایدار و غیرقابل تغییر ایجاد کند، توجه ندارد که این تمرکز بر بنیادهای ثابت، برای «ایمان دینیِ اصیل» (Properly religious faith) زیان‌آور است و آن را تضعیف می‌کند؛ چراکه ایمان باید دائماً پویا و سیال باشد. به‌گفتهٔ کاپوتو: «ایمانِ اصیل در جایی مداخله می‌کند که هر چیز... عقلانی،... و متافیزیکی... به بن‌بست برسد» (Caputo, 1987, p.34). در حقیقت وی، با نگرشی کاملاً «ایمان‌گرایانه»، بر این باور است که متافیزیک سنتی با تلاش برای ثابت و مرتب کردن هستی در مقولات عقلانی، از «پویایی ایمان» غفلت می‌ورزد. مطابق با این نگرش، متافیزیک در مواجههٔ با امر الوهی، راه به جایی ندارد و این ایمان است که می‌تواند راهگشا باشد.

کاپوتو بر آن است که ادعای شناخت متافیزیکیِ مطلق از خدا، درواقع تلاش برای پنهان کردن جهل بنیادین ماست. او تأکید دارد که موقعیتِ اساسی انسان در برابر ایمان و امر الوهی، موقعیتِ «ناآگاهی» است و هرگونه

ادعای شناخت مطلق در این عرصه، نوعی فریب‌خوردگی است. وی معتقد است که شناخت متافیزیکی و تلاش برای درک عقلانی و «نظام‌مندِ» خدا، برای ایمان اصیلِ دینی بی‌اهمیت است. آنچه به‌راستی در این جایگاه اهمیت دارد، «اشتیاق» (Passion) یا همان شور و حرارت در ایمان و عمل است. به بیان دیگر، تلاش برای ساختن ایمان بر پایهٔ متافیزیک، آن را از ماهیت اصلی خود دور می‌کند و ایمان را به یک نظام انتزاعی و بی‌روح مبدل می‌سازد (Simpson, 2009, p.21-22). توضیح آنکه، از منظر کاپوتو، ایمانِ اصیلْ اساساً برای کسانی است که نمی‌توانند با عقل و دانشِ خود همه چیز را ببینند و قطعیت پیدا کنند. بنابراین، ایمان برای کاپوتو نه از معرفت قطعی، بلکه از دلِ «نادانستن» و پذیرش محدودیت‌های انسانی برمی‌خیزد. کاپوتو خود می‌نویسد: «قطعیت‌ناپذیری مکانی است که ایمان در آن شکل می‌گیرد؛ شبی است که ایمان در آن آبستن می‌شود؛ چراکه شب عنصر آن است. قطعیت‌ناپذیری دلیلی است که ایمان، ایمان است و نه «معرفت» (Knowledge)؛ و راهی است که ایمان می‌تواند بدون معرفت، حقیقت داشته باشد» (Caputo, 2001, p.128).

پس از نگاه کاپوتو، «ایمان اصیلِ دینی» با شور و اشتیاق مرتبط می‌شود و به‌طور دقیق‌تر، با «شورِ نادانستن» (Passion of Non-Knowing)، که سازندهٔ تجربهٔ ایمانی است، پیوند می‌یابد (Simpson, 2009, p.18). این شور، ماهیت حقیقی ایمان را تشکیل می‌دهد و آن را صرفاً از مجموعه‌ای از عقاید خشک یا براهین عقلانی، متمایز می‌سازد. به هر تقدیر، کاپوتو با پذیرش تلازم میان ایمان و شور و اشتیاق ـ آنهم اشتیاقی از سرِ ناآگاهی و عدم اطمینان ـ بر این باور است که این «ایمانِ پرشور» به زندگی معنا، عمق و لذت می‌بخشد. در نهایت، کاپوتو بدین صورتْ ایمان را از یک مجموعه گزاره‌های ثابت و قطعی به یک تجربهٔ زیسته، پویا و عمیقاً درگیر تبدیل می‌کند. بر همین اساس، کاپوتو وظیفهٔ اصلی الهیات خویش را پاسخ مثبت به طرد معرفت عقلانی و متافیزیکی یا «مرگ خدای متافیزیکی» قلمداد می‌کند. در همین راستا، کاپوتو در یکی از آثارش، پرسش‌هایی را فراروی خوانندگان خود می‌نهد و از ایشان می‌خواهد که تصور کنند می‌توان درباره خدا به شکلی دیگر، غیر از چارچوب‌های تعیین‌شدهٔ متافیزیکی اندیشید. «فرض کنید جرئت کنیم درباره خدا به‌گونه‌ای متفاوت از آنچه متافیزیک و الهیات متافیزیکی اجازه می‌دهند، بیاندیشیم! فرض کنید دست‌کم این مقدار از «مرگ خدا» وجود دارد: اینکه «خدای الهیات متافیزیکی» از دست رفته است و وظیفهٔ اندیشیدن دربارهٔ خدا به گونه‌ای بنیادین متفاوت، بر ما تحمیل شده است!... آنگاه چه؟» (Caputo, 2006a, p.27-28). درواقع، کاپوتو با طرح چنین پرسش‌های فرضی، خوانندگان خود را به تفکر انتقادی دربارهٔ مفاهیم سنتی خدا دعوت می‌کند و امکان رویکردی متفاوت و غیرمتافیزیکی به این مفاهیم را در برابر آنها فراهم می‌سازد.

۳. نقد و بررسی اندیشه‌های کاپوتو

۱ـ۳. ضعف‌ها و کاستی‌های اندیشهٔ پست‌مدرن

درحالی‌که دفاع کاپوتو از پست‌مدرنیسم ـ چنان‌که در بخش‌های پیشین آمد ـ بسیار ظریف و هوشمندانه است، اما

درعین‌حال، به نظر می‌رسد که موضع‌گیری وی بدون چالش و اشکال نیست که در ادامه خاطرنشان می‌کنیم:

الف) این سخن کاپوتو که تمام روایت‌های کلانْ ساده‌انگارانه و نادرست هستند، خود می‌تواند به یک فراروایت یا روایت کلانِ جدید تبدیل شود. چیزی که البته پست‌مدرنیسم به قرائت کاپوتو از آن فراری است. این همان چیزی است که منتقدان می‌گویند که موضع پست‌مدرنیسم به یک «تناقض‌گویی» منجر می‌شود (ر.ک. تریگ، ۱۳۸۲، ص۲۴۲)؛ از این نظر که اندیشهٔ پست‌مدرن به تمام روایت‌ها بی‌اعتماد است، به‌جز روایت خودش. گذشته از این، آیا بی‌اعتقادی نسبت به تمام روایت‌های کلان، در نهایت یک نوع شک‌گرایی به‌شمار نمی‌رود؟ اگر کسی به هیچ روایت کلان و حقیقت مطلق و فراگیری باور نداشته باشد، در عمل به یک موضع شکاکانه نزدیک می‌شود، حتی اگر از واژهٔ شک‌گرا پرهیز کند. ممکن است گفته شود: هرچند در اندیشهٔ پست‌مدرن هرگونه روایت مطلق و کلان کنار گذاشته می‌شود؛ اما درعین‌حال، به «خرده‌روایت‌ها» به نیکی توجه می‌شود. بنابراین، نمی‌توان آن را موضعی شک‌گرایانه دانست. به نظر می‌رسد این سخن نیز دارای اشکالاتی است که در ادامه می‌آید.

ب) کاپوتو بر این باور است که حقیقت نه در روایت‌های کلان، بلکه در جزئیات، پیچیدگی‌ها و تفاوت‌ها نهفته است. ملاحظاتی در برابر این سخن وجود دارد:

اگر ما تنها به خرده‌روایت‌ها و جزییات بپردازیم، چگونه می‌توانیم میان آنها ارتباط برقرار کنیم؟ درواقع چگونه می‌توانیم از شناخت‌های جزئی به یک فهم جامع‌تر برسیم؟ به نظر می‌رسد بدون وجود نوعی روایت کلان و فراگیر، معرفت و دانش به قطعاتی از اطلاعات از هم‌گسیخته تبدیل می‌شود که نمی‌توانند برای فهم جهان هستی به یکدیگر متصل شوند. این امر می‌تواند به نوعی «ازهم‌گسیختگی در معرفت» منجر شود. وانگهی، پست‌مدرنیسم به تفاوت‌ها، حساسیت و توجه دارد. اما پرسش اساسی این است که در دنیایی پر از خوانش‌ها و تفاسیر گوناگون، که احیاناً با یکدیگر نیز کاملاً در تضاد هستند، چگونه می‌توان میان آنها داوری کرد؟ اگر هیچ معیار فرادستی و مطلق (یک روایت کلان) برای ارزیابی آنها وجود نداشته باشد، آیا تمام این خوانش‌ها به‌طور یکسان معتبر نخواهند بود؟ اینجاست که دقیقاً پست‌مدرنیسم به قلمرو نسبی‌گرایی منتهی می‌شود؛ حتی اگر کاپوتو بخواهد ساحت آن را از این اتهام و اشکال مبرّا بداند.

حاصل آنکه، مطابق با اندیشهٔ پست‌مدرن، داوری‌ای مبتنی‌بر معرفت و دلایل عقلانی وجود ندارد، و نمی‌توان گفت که از میان داوری‌ها کدام‌یک صحیح است. در چنین وضعیتی تنها می‌توان به تفاوتِ «چشم‌اندازها» یا «تفاسیر مختلف» حکم کرد. متفکرانِ پست‌مدرن با رد و طرد هرگونه معرفت یقینی و مطلق، درواقع موجب نفی امکانِ ارائهٔ معیار کلی و فراگیر، به‌منظور برتری نهادن یک دیدگاه بر دیدگاه‌های دیگر شده‌اند. بر همین اساس، هیلاری لاوسُن (Hilary Lawson) در نقد نگرش پست‌مدرن چنین می‌نویسد: «مقولهٔ پست‌مدرن در حقیقت یک بحران است؛ بحران حقایق ما، ارزش‌های ما، و اغلبِ باورهای متعارف ما. ... شک و تردیدِ [برخاسته از نگرش

پست‌مدرن،] به دیدگاه‌هایی بی‌ثبات و متزلزل منجر شده است. دعاوی‌ای نظیر، هیچ امر واقعی وجود ندارد... هیچ پاسخ یا راه‌حل قطعی وجود ندارد، همگی... ناسازوار هستند؛ زیرا آیا اینکه هیچ امر واقعی وجود ندارد، خود امری واقعی نیست... یا اینکه هیچ پاسخ قطعی وجود ندارد، خود پاسخ قطعی نیست؟ اغلبْ این مسائل... نادیده انگاشته می‌شوند، گویی صرفاً جزئیات پوچی هستند که می‌توان از آنها صرف نظر کرد. ... [خلاصه] به نظر می‌رسد که [در اندیشهٔ پست‌مدرن،] اصولاً هیچ عرصه‌ای برای یقین وجود ندارد» (لاوسن، ۱۳۷۸، ص۲۲ـ۲۳). در حقیقت، لاوسن اعتراض می‌کند که این تناقضات اغلب نادیده گرفته می‌شوند، گویی اینکه جزئیات کاملاً پوچ و بی‌اهمیتی هستند. اما درعین‌حال، وی این تناقضات را نه‌تنها پوچ نمی‌داند؛ بلکه آنها را نقدهای جدی به این نگرش قلمداد می‌کند، و از بی‌توجهی به آنها نیز ابراز شگفتی می‌کند.

۲ـ۳. اشکالات و تلقی نادرست کاپوتو از متافیزیک سنتی

به نظر می‌رسد که عمدهٔ اشکالات کاپوتو به متافیزیک سنتی از این قرار است: نخست) وی در آثار مختلف خود و با تعابیری گوناگون، بزرگ‌ترین اشتباه متافیزیک را این‌گونه قلمداد می‌کند که این رویکرد فلسفی به دنبال «عقلانیت فراگیر و ناب» یا به‌عبارت گویاتر، به دنبال شناخت‌های مطلق و یقینی است. به‌گفتهٔ وی: بزرگ‌ترین راز این است که هیچ رازی وجود ندارد؛ هیچ اصل فراگیری وجود ندارد که امور را آن‌گونه که واقعاً هستند، برایمان بیان کند، و به نزاع میان تفاسیر گوناگون پایان دهد (Caputo, 2001, p.21). دومین نکته‌ای که وی در آثار خود، حتی آن را شرم‌آورترین چیزها در متافیزیک سنتی معرفی می‌کند، این است که در این رویکرد فکری اگر درباره «معقولیتِ اصل عقل» به بحث و بررسی پرداخته شود، هیچ پاسخی دریافت نخواهد شد؛ بلکه تحت فشار «امتناع تسلسل»، بار دلیلْ با خود اصل عقل متوقف می‌شود. بنابراین بنیادین‌ترین و تعیین‌کننده‌ترین اصول در متافیزیک سنتی که عبارت باشد از اصل عقل و خردورزی، خود هیچ دلیل معتبری ندارد؛ اما از ما این انتظار عجیب و ناروا را دارد که سخن وی را پذیرفته و در هر باوری، ازجمله باورهای دینی، دلیلی معتبر مطالبه کنیم (Caputo, 1987, p.225).

بدیهی است که انکار هرگونه اصل فراگیر، و شناخت مطلق و یقینی که کاپوتو از آن در مباحث خویش سخن می‌گوید، به نحوی مستلزم پذیرش شکاکیت و نسبی‌گراییِ محض است. ضعف‌ها و اشکالات این دو نگرش معرفت‌شناختی (شک‌گرایی و نسبی‌گرایی)، در جای خود به تفصیل ذکر شده است (ر.ک. مصباح یزدی، ۱۳۸۹، ج۱، ص۱۵۸ـ۱۶۱). اما در اینجا بنا داریم با تفصیل بیشتری روی اشکال دوم کاپوتو و پاسخ به آن تمرکز کنیم. البته شایان توجه است که به نحوی ارزیابی و پاسخ اشکال دوم کاپوتو، اشکال نخست او را هم عقیم می‌کند. به بیان روشن‌تر، در بررسی اشکال دوم به این نتیجهٔ بسیار مهم نائل خواهیم شد که دستیابی به شناخت‌های یقینی و مطابق با واقع، امری ناممکن و حتی نامیسر به‌شمار نمی‌رود.

۱ـ۲ـ۳. چالش نیازمندیِ شناخت‌های بدیهی به معیار

اگر چنانچه بخواهیم دقیق‌تر اشکال دوم کاپوتو را تقریرکنیم، عمده نقد و اشکالْ از این قرار است:

در متافیزیک سنتی، شناخت‌های بدیهیْ «خودموجه» (Self- justified) و بی‌نیاز از استدلال‌اند و دیگر شناخت‌ها (یعنی تصدیقات نظری) توسط آنها موجه می‌شوند. مشکل اساسی دقیقاً همینجا ظاهر می‌شود که آیا خودموجه بودنِ شناخت‌های بدیهی معیار دارد یا بدون معیار است؟ اگر گفته شود که این امر بدون معیار است، در این فرض هرکس می‌تواند ادعا کند که هر گزاره‌ای برای او بدیهی و خودموجه است. روشن است که چنین واکنشی ناپذیرفتنی است. افزون بر اینکه در نگاه کاپوتو، با این بی‌معیار بودن، چگونه بدیهیات خود می‌توانند معیار برای توجیه هر شناخت یا باور نظری دیگری به‌شمار روند؟! درنتیجه، شناخت‌های بدیهی و خودموجه، به معیاری نیاز دارند تا مشخص شوند که این‌گونه قضایا به موجه‌سازی همچون شناخت‌های نظری نیاز ندارند. اما مشکل اینجاست که این کار خود یک نحوه استدلال کردن و موجه ساختن است. بدین‌سان شناخت‌هایی که طبق تعریفِ رویکرد «مبناگروی» در متافیزیک سنتی، بی‌نیاز از استدلال و خودموجه‌اند (بدیهیات)، خود به استدلال و موجه‌سازی محتاج‌اند (Pojman, 1993, p.190-191).

۲ـ۲ـ۳. راه‌حل‌ها و پاسخ به چالش از منظر اندیشهٔ اسلامی

ما در اینجا بر اساس اندیشهٔ اسلامی به مهم‌ترین راه‌حل‌های پاسخ به این چالش اشاره خواهیم کرد (ر.ک. حسین‌زاده، ۱۳۹۰، ص۱۸۹ـ۱۹۲؛ ۱۳۹۳، ص۳۳۷ـ۳۴۲):

راه‌حل نخست) تحقق معرفت‌های یقینیِ همگانی و انکارناپذیر: در اندیشهٔ اسلامی هرکس سرمایه‌های یقینی و تردیدناپذیر بسیاری دارد که برخی از آنها همچون علم انسان به خود، علم به احساسات و حالات نفسانی خود، علم به افعال درونی و قوای ادراکی خود و نظایر آنها حضوری‌اند (ر.ک. صدرالمتألهین، ۱۹۸۱، ج۱، ص۱۱۷). چنین علومی خطاناپذیرند و نمی‌توان خطاناپذیری آنها را انکار کرد. ازهمین‌رو شکاکیت مطلق و نسبی‌گرایی محضْ نامعقول است. البته می‌توان دیگران را نیز با استدلال‌های تنبیهی متوجه چنین شناخت‌هایی در وجود خویش کرد. پس ما سرمایه‌های معرفتی و یقینی گوناگونی داریم که لازم نیست اثبات کنیم آنها دارای معیار خودموجه بودن هستند؛ بلکه اقامه استدلال و اثبات برخی از آنها ناممکن است. برای مثال، «اصل امتناع تناقض» این‌گونه است. چگونه می‌توان برای صدق این اصل بدیهی و اولی، استدلال آورد؛ درحالی‌که درستی هر استدلال، خود فرع بر امتناع تناقض است.

راه‌حل دوم) تمایز میان بدیهی بودن یک گزاره و اثبات بداهت آن: به نظر می‌رسد میان بدیهی بودن شناخت‌های بدیهی، و معیار بداهت آنها تمایز وجود دارد. بنابراین، لازم است این دو را از همدیگر تفکیک کنیم؛ چه اینکه امر اول به برهان و استدلال نیازمند نیست؛ اما امر دوم، یعنی اثبات بداهت و خودموجه بودن بدیهیات ممکن

است به استدلال نیازمند باشد. پس می‌توان تصور کرد شناختی بدیهی باشد؛ اما اینکه بر اساس چه معیاری بدیهی شده است، بدیهی نباشد. به‌عبارتی، بدیهی بودنِ بدیهی معیار دارد؛ ولی معیار آن لزوماً بدیهی نیست؛ بلکه ممکن است این معیار حتی اختلافی و مورد نزاع باشد. بنابراین، اینکه معیار بداهت به اثبات نیازمند باشد، ارتباطی با خود شناخت‌های بدیهی ندارد که تصور شود، پس بدیهیات هم به استدلال محتاج‌اند.

راه‌حل سوم و بهترین راه‌حل) تمایز شناخت‌های بدیهی با دیگر شناخت‌ها در ابتنای آنها بر معیار: حتی اگر بپذیریم که بدیهیات برای خودموجه بودن به معیار محتاج‌اند، لازم است بدانیم که نحوهٔ موجه‌سازی آنها با تصدیقات نظری تمایز اساسی دارد. علامه مصباح یزدی در نظریه‌ای بدیع و البته متمایز با رویکرد فیلسوفان متقدم اسلامی، بر آن است که وجه صدق شناخت‌های بدیهی (همچون وجدانیات و اولیات) از آن حیث است که این شناخت‌ها از علوم حضوری حکایت دارند (ر.ک. مصباح یزدی، ۱۳۸۹، ج۱، ص۲۳۵ـ۲۳۹؛ حسین‌زاده، ۱۳۹۳، ص۵۲۲ـ۵۴۳). بنابراین اگر موجه‌سازیِ شناخت یا باورهای نظری، از راه استدلال و به‌تعبیری قضیه‌ای است، موجه‌سازی شناخت‌های بدیهیْ قضیه‌ای نیست؛ بلکه این شناخت‌ها از راه علوم حضوری موجه می‌شوند و درستی آنها از این طریق محرز می‌شود. درنتیجه، این ادعای کاپوتو نادرست است که اصل عقل در متافیزیک سنتی توجیهی ندارد. بلکه باید توجه داشت که نحوه موجه‌سازی یا توجیه شناخت‌های بدیهی با موجه‌سازی شناخت‌های غیربدیهی (نظری) متمایز است.

به نظر، با همین بیان و پاسخ (راه‌حل سوم)، اشکال دیگری که شاید به‌نحوی مورد نظر کاپوتو نیز در عباراتش باشد، برطرف می‌شود؛ و آن اشکال عبارت است از: اعتبار عقل از راه عقل. توضیح اشکال آنکه، ممکن است گفته شود: در متافیزیک سنتی، اعتبار استدلال‌های عقلانی به آن است که به بدیهیات ارجاع بیابند؛ و از آن طرف، منبع دستیابی به بدیهیات، و درواقع راه شناخت آنها توسط عقل است. پس اعتبار نظریات با بدیهیات، و اعتبار بدیهیات با عقل است. اینک، پرسش مهمی که وجود دارد این است که اعتبار خود عقل با کدام منبع است؟ اگر بخواهیم اعتبار عقل را با خود عقل و ادراکات آن پیوند بزنیم، خیلی روشن است که به محذور «دور» دچار می‌شویم.

در راه‌حل سوم مشاهده کردیم که «وجه صدق» یا راه احراز درستیِ شناخت‌های بدیهی، توسط علم حضوری است. بنابراین، براساس راه‌حل سوم، نه‌تنها معضل تسلسل در اعتبار ادراکات عقلی، حل خواهد شد ـ مطلبی که کاپوتو با تعریض در اشکال دوم خود مطرح می‌سازد که معقولیتِ اصل عقل قابل بررسی نیست؛ زیرا «تحت فشار [امتناعِ] تسلسل... بار دلیلْ با خود اصل عقلْ متوقف می‌شود» (Caputo,1987, p.225) ـ بلکه محذور «دور» نیز در معتبر بودن این ادراکات، به وجود نخواهد آمد؛ چه اینکه اعتبار ادراکات عقلی بدیهی، نه با ادراک عقلی دیگر، بلکه با علم حضوری حاصل می‌شود. گذشته از این، صرف‌نظر از پاسخ حلی یادشده، در مقام پاسخ نقضی نیز می‌توان گفت: کاپوتو به نحوی خود از راه عقل و درک عقلانی چنین اشکالی را مطرح کرده

است. بنابراین، با تردید در اصل عقل توسط وی، زیربنای این اشکال وی کاملاً فرو می‌ریزد و از اساس بی‌معنا می‌شود (ر.ک. حسین‌زاده، ۱۳۹۶، ص۱۴۴؛ ۱۳۹۳، ص۳۵۳). در پایانْ ناگفته پیداست که از لابه‌لای مباحث پیش‌گفته، این ادعای کاپوتو که شناخت یقینی و مطلق غیرقابل دسترس است، نیز کاملاً رد می‌شود.

۳ـ۳. درک ناصحیح کاپوتو از الهیات متافیزیکی

به نظر می‌رسد که کاپوتو از الهیات متافیزیکی نیز درک ناقص و اشتباهی دارد. برای مثال، وی در جایی بر این نکته تأکید می‌ورزد که چون تمام چارچوب‌های متافیزیکی ساختهٔ دست انسان‌هایی محدودند، بنابراین، الهیات برخاسته از این چارچوب، نمی‌تواند ادعای مطلق بودن در آموزه‌ها و شناخت‌های خود داشته باشد؛ و می‌باید از این رویهٔ متکبرانه، دست بردارد (Caputo, 2001, p.93-94).

گویا در اینجا برای کاپوتو میان واقعیت عینی و ابزار شناختی، و به‌تعبیر گویاتر، میان ساحت «عین» و «ذهن» خلط صورت گرفته است. توضیح آنکه، در الهیات اسلامی به گونهٔ عقلانی اثبات می‌شود که خداوند به لحاظ وجودی، واجب بالذات و کامل مطلق است و اساساً نمی‌تواند غیر از این باشد (عبودیت و مصباح، ۱۳۹۹، ص۱۵۹ـ۱۸۰). اما این هرگز بدان معنا نیست که شناخت انسان از خداوند نیز کامل و مطلق است. به بیان روشن‌تر، حکم به مطلق بودن در اینجا (یعنی در هستی یا در اوصاف الهی)، به لحاظ وجودی و عینی است، نه به لحاظ مرتبهٔ علم و شناخت انسان. درنتیجه، بر اساس اندیشهٔ اسلامی، عقل در شناخت و اثبات خداوند و اوصاف او عاجز نیست، اما درعین‌حال چنین هم نیست که قادر باشد به شناخت «احاطی» یا «اکتناهی» از خداوند دست یابد. امیرمؤمنان علی﵇ به زیبایی در این‌باره می‌فرماید: «لَمْ يُطْلِعِ الْعُقُولَ عَلَى تَحْدِيدِ صِفَتِهِ وَ لَمْ يَحْجُبْهَا عَنْ وَاجِبِ مَعْرِفَتِهِ» (نهج البلاغه، ۱۴۱۴ق، ص۸۸)؛ عقول انسان‌ها در اینکه به حدومرز اوصاف الهی احاطه یابند، ناتوان‌اند؛ اما درعین‌حال، چنین هم نیست که از مقدار ضروری شناخت الهی باز بمانند.

در نگرش اسلامی، اساساً شناخت انسان دربارهٔ خداوند، به دو گونهٔ «حصولی» و «حضوری» قابل تحقق است. در شناخت حصولی، انسان از طریق مفاهیم و تصورات به واقعیت خداوند پی می‌برد و در شناخت حضوری، انسان با شهود قلبی و باطنی، واقعیت خداوند را می‌یابد (ر.ک. قربانی کلکناری و جعفری، ۱۳۹۸، ص۱۴ـ۱۸). درعین‌حال، به عقیدهٔ الهی‌دانان اسلامی، در هیچ‌یک از این موارد، انسان قادر نیست به ذات خداوند احاطه بیابد؛ زیرا وجود نامحدود، در ظرف ادراک موجود محدود نمی‌گنجد. امیر مؤمنان علی﵇ در خطبهٔ اول *نهج البلاغه* در باب عدم احاطهٔ دستگاه شناختی انسان نسبت به خداوند چنین می‌فرماید: «الَّذِي لَا يُدْرِكُهُ بُعْدُ الْهِمَمِ وَ لَا يَنَالُهُ غَوْصُ الْفِطَنِ» (نهج البلاغه، ۱۴۱۴ق، ص۳۹)؛ همت‌ها هر اندازه اوج گیرند، به ذات او دست نمی‌یابند و عقول باریک‌بین هر مقدار در ژرفای دریای اندیشه فرو روند، به کُنه وجود او نائل نمی‌شوند. شاید بتوان این سخن حضرت را این‌گونه تبیین کرد که بخش اول آن به سلوک باطنی و شهودی یا همان علم حضوری نظر دارد و بخش دوم آن ناظر به سلوک عقلی و علم حصولی است؛ و امیر مؤمنان﵇ هر دو را از درک ذات و کنه الهی عاجز می‌داند.

خلاصه از نظرگاه اندیشهٔ اسلامی، گرچه عقل متاع بسیار نفیسی در الهیات و مباحث خداشناسی شمرده می‌شود، اما حدومرزی هم برایش ترسیم شده است؛ به اعتقاد الهی‌دانان اسلامی، عقلْ هم در شناخت ذات و هم در شناخت کنه اوصاف الهی، ناتوان است (مصباح یزدی، ۱۳۹۶، ص۱۱۸ـ۱۱۹؛ جوادی آملی، ۱۳۸۶، ص۵۶ـ۵۹). بنابراین، در «عقلانیت اعتدالی» بر خلاف «عقلانیت حداکثری» (Strong Rationalism)، ما نه‌تنها رویکردی متکبرانه، بلکه مواجهه‌ای کاملاً فروتنانه را مشاهده می‌کنیم که در آن کرانمندی و حدومرز عقل به نیکی ترسیم شده است.

نکته‌ای دیگر که در این بین حائز اهمیت است، این است که کاپوتو در جایی با اثرپذیری از کانت، مخالفت خود با متافیزیک و الهیات متافیزیکی را متوجه این مطلب می‌داند که مباحث در این عرصه، بی‌حاصل و پایان‌ناپذیرند (Caputo, 2013, p.225). به نظر می‌رسد که در اینجا کاپوتو درواقع دچار «مغالطهٔ فرار از چالش» شده است. توضیح آنکه، این فیلسوف دین، از پذیرش یک موضع معرفتی صحیح، به دلیل دشواری و پایان‌ناپذیری بحث‌ها شانه خالی می‌کند. درواقع مخالفت یا نفی وی، نه به‌جهت فقدان ادلهٔ متقن، بلکه به دلیل دشواری در اثبات صورت گرفته است. درنتیجه، دیدگاه ضدمتافیزیکی کاپوتو، در حقیقت ناشی از یک درماندگی است که به‌جای حل مسئله، صورت مسئله را پاک می‌کند؛ و ازهمین‌رو موضعی مخدوش و نامقبول را ـ به‌جهت معضلات عمیقِ معرفت‌شناختی در تفکر فلسفی غرب، و طبعاً ضعف تحلیل‌های فلسفیِ الهی‌دانان غربی ـ در این مسئله، پیش می‌کشد.

۴ـ۳. ارزیابی نگرش ایمان‌گرایانهٔ کاپوتو

در رویکرد الهیاتی کاپوتو، نگرش ایمان‌گرایانه کاملاً متبلور است؛ چه اینکه کاپوتو، به انکار هرگونه معرفت متافیزیکی از خدا می‌پردازد و اساساً چنین معرفتی را حجاب و پرده‌ای برای خدا و ایمان حقیقی معرفی می‌کند. به‌اعتقاد وی، چنانچه خدا قابل شناسایی باشد، این امرْ زیست ایمانیِ فرد دین‌مدار را با مخاطره مواجه می‌کند (Chalamet, 2023, p.179). بر همین اساس، سیمپسون دو پیامد آشکارِ «الهیات پسامتافیزیکی» کاپوتو را چنین بازگو می‌کند: نخست اینکه، آنچه در این الهیات مورد تأکید بسیار است، موضع بنیادین فرد بر «ناآگاهی» است؛ دومین نتیجه اینکه، در چنین الهیاتی، صرفاً شور و دلدادگی و عشق در مقام عمل ترویج می‌شود (Simpson, 2009, p.18). به‌هرروی، کاملاً پیداست که الهیات کاپوتو مبتنی‌بر ایمان‌گرایی، آن هم تحت تأثیر «ایمان‌گرایی کرکگور» است. امری که کاپوتو خود به‌صراحت در آثار خویش بدان اذعان دارد (Caputo, 2020, p.xiv). ناگفته پیداست که نگرش ایمان‌گرایی، به دلیل وجود آموزه‌های بنیادینِ خردستیزی، همچون تجسد، تثلیث و... در آیین مسیحیت، خواسته یا ناخواسته حتی الهی‌دانان پست‌مدرن مسیحی همچون کاپوتو را نیز به سوی خود می‌کشاند. کاپوتو خود در جایی اذعان می‌کند: «من به روایت خاصی از پست‌مدرنیسم دربارهٔ دین علاقه‌مندم و تضعیفِ «عینیت‌باوری متافیزیکی» را برای اینکه جایی برای ایمان باز کنم، ضروری تشخیص داده‌ام» (Caputo & Vattimo, 2007, p.73).

صرف‌نظر از اشکالات متعدد رویکرد «ایمان‌گرایی» (Fideism) (ر.ک. قربانی کلکناری، ۱۴۰۴، ص۲۲۳ـ۲۳۰ و ۲۹۱ـ۲۹۶)، کمترین مشکل ایمان‌گرایی با خوانش کرکگوری این است که اگر فرض کنیم که ایمان نوعی «جَست» یا جهش در «خلأ معرفتی» است، شخص چگونه تصمیم می‌گیرد که به درون کدام ایمان جست بزند؟ این امر برای کسی که از پیش تعهدی سپرده است، شاید مشکلی به نظر نرسد؛ اما در مورد کسی که در جست‌وجوی ایمان است و با چندین شق بدیل روبه‌روست، چه می‌توان گفت؟ به نظر می‌رسد که یک مواجههٔ معقول مقتضی آن است که شقوق بدیل را به دقت بررسی کنیم تا روشن شود که احتمال صدق کدام‌یک بیشتر است. بنابراین، به نظر ضروری می‌نماید که پاره‌ای از روش‌های معقول و خردپسند را در اختیار داشته باشیم تا بر مبنای آنها بتوانیم نظام‌های اعتقادی رقیب را مورد سنجش و ارزیابی قرار دهیم (Peterson & others, 1991, p.35)؛ چه اینکه عقل تنها ابزار ما برای تمایز توهم از واقعیت است؛ و درواقع کنار نهادن عقل به‌معنای پذیرش هرگونه خرافات و توهمات، و در نهایت تضعیف بنیان خود ایمان است. به بیان روشن‌تر، کرکگور و همفکران وی، حتماً میان رفتار پسندیدهٔ مؤمنان و خرافه‌پرستی جاهلان تفاوت می‌نهند. دین‌داران وجود خداوند را با دلایل و شواهد عقلانی اثبات می‌کنند و در پی آن با استناد به برخی اوصاف الهی همچون علم و حکمت و... اطاعت محض و تعبد در قبال دستورهای الهی را امری کاملاً عقلانی می‌دانند. اینک، پرسش اصلی اینجاست که اگر ایمان و اعتقاد دینی بر پایهٔ دلایل عقلانی و شواهد علمی نباشد، چگونه می‌توان تفاوت میان خرافات و رفتار دینی را توضیح داد؟ عامل تمایز میان این دو دسته، غیر از دلایل عینی و ابژکتیو چه چیزی می‌تواند باشد؟ با کدامین معیار می‌توان ایمان را از خیال و توهم یا آرزواندیشی‌های بی‌اساس متفاوت دانست؟ (ر.ک. محمدی، ۱۳۹۷، ص۲۳۰) خلاصه آنکه، ایمان و دلبستگی بدون هیچ‌گونه دلیل و پشتوانهٔ عقلانی، کاری نامعقول جلوه می‌نماید، و از کجا معلوم که سال‌های سال به جای درّ ناب در جست‌وجوی خرمهره نبوده باشیم؟!

نتیجه‌گیری

کاپوتو به‌عنوان یک فیلسوف دین‌قاره‌ای و پست‌مدرن، در آثار مختلفش تلاش دارد که «بازگشت دین» را پس از افول آن در دوران مدرنیته، بررسی کند. به‌عقیدهٔ وی، در دوران کنونی بازگشت دین در بستر اندیشهٔ پست‌مدرن و نفی متافیزیک میسر شده است. وی معتقد است که نگرش پست‌مدرن، مستلزم نفی هرگونه «روایت کلان و مطلق» است. به‌اعتقاد وی در دوره پست‌مدرن، به‌جای روایت‌های کلان، صرفاً «خرده‌روایت‌ها» یا «تفاسیر مختلف» اعتبار دارد؛ و چون متافیزیک سنتی به دنبال روایت‌ها و شناخت‌های مطلق و یقینی است، در این دوران بی‌اعتبار است. بنابراین، کاپوتو در مباحث خویش به نفی متافیزیک و انکار الهیات متافیزیکی اهتمام می‌ورزد. مهم‌ترین اشکال کاپوتو به متافیزیک سنتی، ناظر به عقلانیت آن است؛ چه اینکه به عقیدهٔ وی، اعتبارِ «اصل عقل» در این رویکرد، مخدوش و بدون معیار است. در این پژوهش، با ارائهٔ سه راه‌حل ـ که بهترین آنها با اقتباس از

نظریهٔ بدیع علامه مصباح یزدی، یعنی «ارجاع ادراکات بدیهی به علم حضوری» مطرح شد ـ تبیین کردیم که اشکال سهمگین کاپوتو خود مخدوش است؛ و پاسخ به این اشکال نیز به محذور «دور» و «تسلسل» دچار نمی‌شود. مطلب شایان توجه دیگر آنکه، در این پژوهش روشن شد، اندیشه‌های کاپوتو با اثرپذیری از نگرش پست‌مدرن، از «شکاکیت» و «نسبی‌گرایی» رنج می‌برد. به بیان گویاتر، هرچند کاپوتو مدعی است که اندیشهٔ پست‌مدرن به دور از هرگونه شکاکیت و نسبی‌گرایی است؛ اما در این پژوهش با تبیین و تحلیل دقیق نشان داده شد که دفاعیات هوشمندانه کاپوتو در این باب خود مخدوش‌اند و در نهایت، وی گریزی از برون‌رفت در برابر این چالش‌های معرفت‌شناختی ندارد. ناگفته نماند این متفکر قاره‌ای در اثر ضعف تحلیل‌های فلسفی و معرفت‌شناختی، دچار درک ناقص و نادرستی از الهیات متافیزیکی است. گذشته از این، الهیات کاپوتو با طرد و انکار معرفت متافیزیکی و عقلانی، در آغوش نگرش مخدوش «ایمان‌گرایی» ـ آن هم با خوانش کرکگوری ـ آرام می‌گیرد. درحالی‌که کم‌ترین اشکال ایمان‌گراییِ کرکگوری، آن است که «جَست ایمانی» در آن در پرتو «خلأ معرفتی»، توجیه منطقی و قابل قبولی ندارد. این اشکالات و نظائر آن، به تفصیل در این پژوهش مطرح شده‌اند.

منابع

نهج البلاغه (۱۴۱۴ق). تحقیق و تصحیح صبحی صالح. قم: هجرت.

تریگ، راجر (۱۳۸۲). *دیدگاه‌هایی دربارهٔ سرشت آدمی (رویکردی تاریخی)*. ترجمهٔ جمعی از مترجمان. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۶). *منزلت عقل در هندسهٔ معرفت دینی*. تنظیم و تحقیق احمد واعظی. چ دوم. قم: اسراء.

حسین‌زاده، محمد (۱۳۹۰). *پژوهشی تطبیقی در معرفت‌شناسی معاصر*. چ سوم. قم: مؤسسهٔ آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

حسین‌زاده، محمد (۱۳۹۶). *معرفت؛ چیستی، امکان و عقلانیت*. قم: مؤسسهٔ آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

حسین‌زاده، محمد (۱۳۹۳). *مؤلفه‌ها و ساختارهای معرفت بشری؛ تصدیقات و قضایا*. قم: مؤسسهٔ آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

صدرالمتألهین (۱۹۸۱م). *الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة*. چ سوم. بیروت: دار احیاء التراث.

عبودیت، عبدالرسول و مصباح، مجتبی (۱۳۹۹). *خداشناسی (مبانی اندیشهٔ اسلامی ۲)*. چ ششم. قم: مؤسسهٔ آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

قربانی کلکناری، علی و جعفری، محمد (۱۳۹۸). خداشناسی فطری حضوری؛ بررسی تحلیلی دیدگاه موافقان و مخالفان. *معرفت*، ۱۲ (۲۸)، ۱۱ـ۲۱.

قربانی کلکناری، علی (۱۴۰۴). *بررسی انتقادی الهیات پس از مرگ خدای متافیزیکی؛ با تأکید بر اندیشهٔ کاپوتو*. رسالهٔ دکتری. قم: مؤسسهٔ آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

لاوسن، هیلاری (۱۳۷۸). خوداندیشی پسامدرن در پرسش‌های نیچه، هیدگر و دریدا. ترجمهٔ سینا رؤیایی. *نامهٔ فلسفه*، ۶ ۲۲ـ۴۹.

محمدی، عبدالله (۱۳۹۷). *هستی‌شناسی ایمان؛ کاوشی در رابطه ایمان و معرفت*. تهران: مؤسسهٔ پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.

مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۹). *آموزش فلسفه*. قم: مؤسسهٔ آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۶). *خودشناسی برای خودسازی / به‌سوی خودسازی*. تدوین و نگارش کریم سبحانی. چ چهارم. قم: مؤسسهٔ آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

Caputo, John D. & Others (2003). *Religion after metaphysics*. ed: Mark A. Wrathall, New York: Cambridge University Press.

Caputo, John D. & Vattimo, Gianni (2007). *After the death of God*. ed: Jeffrey W. Robbins. New York: Columbia University Press.

Caputo, John D. (1987). *Radical Hermeneutics: Repetition, Deconstruction, and the Hermeneutic Project*. Bloomington & Indianapolis: Indiana University Press.

Caputo, John D. (2001). *On religion* (Thinking in action). London and New York: Routledge.

Caputo, John D. (2006a). *The Weakness of God: A Theology of the Event*. Bloomington & Indianapolis: Indiana University Press.

Caputo, John D. (2006b). *Philosophy and theology*. Nashville: Abingdon Press.

Caputo, John D. (2008). *How to read Kierkegaard*. New York & London: W W. Norton & Company.

Caputo, John D. (2013). *The insistence of god: a theology of perhaps. ed: Merold Westphal*. Bloomington & Indianapolis: Indiana University Press.

Caputo, John D. (2016). *The Folly of God: a theology of the unconditional*. Salem, Oregon (OR): Polebridge Press.

Caputo, John D. (2018). God, Perhaps: The Fear of One Small Word. in *The essential Caputo: selected writings, ed: B. Keith Putt, Bloomington*. Indiana: University Press.

Caputo, John D. (2020). *In Search of Radical Theology: Expositions, Explorations, Exhortations*. New York: Fordham University Press.

Chalamet, Christophe (2023). Caputo and the Unidentifiability of God. In *The European Reception of John D. Caputo's Thought: Radicalizing Theology*. eds: Joeri Schrijvers & Martin Koci. Lanham: Lexington Books.

Critchley, Simon (1999). *Introduction: what is Continental philosophy?* In A companion to continental philosophy, eds: Simon Critchley & William R. Schroeder, UK & USA: Blackwell Publishers Ltd.

DeRoo, Neal (2013). *John D. Caputo*. https://www.researchgate.net/publication/285173437.

Dooley, Mark (2003). Saints and Postmodernism: Introduction. In *A passion for the impossible: John D. Caputo in focus*. Ed Mark Dooley, Albany: State University of New York Press.

French, Maria Francesca & Barry Taylor (2023). *A Post-Belief Europe and the Offer of John Caputo*. In The European Reception of John D. Caputo's Thought, eds: Joeri Schrijvers & Martin Koci, Lanham: Lexington Books.

Jones ,Gareth (2004). Kant. In *The Blackwell Companion to Modern Theology*. ed: Gareth Jones, UK & USA: Blackwell Publishing.

Mohler, R. Albert (2005). *Truth and Contemporary Culture*. In Whatever Happened to Truth?. Andreas J. Köstenberger & others, Wheaton, Illinois: Crossway Books.

Peterson, Michael & others (1991). *Reason & Religious Belief: An Introduction to the Philosophy of Religion*. New York: Oxford University Press.

Pojman, Louis (ed.) (1993). *The Theory of Knowledge*. Wadsworth: California.

Popkin, Richard (2006). *History of Skepticism*. In The Encyclopedia of Philosophy. Donald M. Borchert. New York: Macmillan Publishing.

Robbins, Jeffrey W. (2007). *Introduction: After the Death of God*. In After the death of God, ed: Jeffrey W. Robbins, New York: Columbia University Press.

Simpson, Ben Christopher (2009). *Religion, Metaphysics and the Postmodern* (William Desmond and John D. Caputo). Bloomington: Indiana University Press.

Stofanik, Stefan (2018). *The adventure of weak theology: reading the work of John D. Caputo through biographies and events*. ed: Joeri Schrijvers. Albany: State University of New York Press.

Ullrich, Calvin D. (2021). *Sovereignty and Event: The Political*. in John D. Caputo's Radical Theology, Tübingen: Mohr Siebeck.

Wuthnow, Robert (2003). *The New Spiritual Freedom*. In Cults and New Religious Movements, a Reader. ed: Lorne Dawson. USA. Malden: Blackwell Publishing.